



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۲۰۲۵ / ۹ / ۲۵

کانیداکادمیسین سیستمی

مروری بر زندگی امیر دوست محمدخان، کسی که بخاطر پشاور سلطنت خود را از دست داد

(قسمت اول)

مطالعه و بررسی زندگی امیر دوست محمدخان، به عنوان کسی که تقریباً پنجاه سال در سرنوشت سیاسی افغانستان نقش موثر داشته، و یکی از فعال ترین و متشبه ترین برادران بارکزائی بعد از وزیرفتح خان بشمار میرفت، هنوز هم دلچسپ و از برخی جهات آموزنده است. زندگی امیر دوست محمدخان، با در نظر داشت سطح آگاهی عمومی جامعه و اطلاعات او از جهان سیاست و اوضاع داخلی و خارجی کشور، زندگی یک شخصیت قابل توجه است که در موارد بسیاری از زندگی سیاسی اکثریت رهبرانی که از امیر دوست محمدخان تا حامد کرزی (به استثنای اعلیحضرت امان الله خان و داودخان) بر این کشور حکومت کرده اند ویژه گیها و برانزگیهای خاص خود را دارد.

امیر دوست محمد خان با آنکه کوچکترین برادران بارکزائی بود، ولی نقش بزرگ تاریخی را در قرن ۱۹ به دوش داشت. گوئی تاریخ دوست محمدخان را برای نقش مهم تاریخی به میان آورده بود تا به انتقام خون برادر بزرگش، وزیر فتح خان که توسط شاه محمود سدوزائی بشکل فجیعی صورت گرفته بود بگیرد و شاه محمود را با شکست دایمی روبرو سازد.

آری، او بود که سلطنت را از خاندان سدوزائی به خاندان بارکزائی انتقال داد و زمینه را برای تاسیس دولت محمدزائی به دست اولاده سردار پاینده خان بارکزائی، مساعد ساخت.

بقول فرهنگ، در مسئله انتقام کشی از سدوزائیان، سردار دوست محمدخان سهم عمده رابه دوش داشت، و چون از سایر برادران کوچکتر و از مادر قزل باش بود، بعد از پیروزی بر شاه محمود و کامران، در تقسیم ولایات بین برادران سهم کوچکی (چاریکار و کوهستان) را بدست آورد، ولی از همان وقت در نظر داشت سهم خود را تا آخرین حد ممکن گسترش بدهد و در این راه از مقابله با احدی باک نداشت و با لجابت و سر سختی غیرقابل تصویری سرانجام کابل را که مرکز مهمترین اجزای مملکت بود، متصرف شد و سپس حوزه نفوذ خود را تا بامیان و پروان و کاپیسا واز آنجا تا زرمات و بنگش و جلال آباد توسعه داد. در عین حال برای استرداد پشاور از چنگ سیک ها پای جهاد را به میان کشید و برای آنکه این اقدام او صبیغه مذهبی بیابد، لقب امیر المؤمنی بر خود گذاشت، و به ضرب سکه پرداخت. (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۲۴۷-۲۴۶)

امیر کبیر با وجود شکست ها و پیروزیهای متواتر، هرگز از تلاش به آنچه میخواست بدان

د پانو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښکي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

برسد، دست نگرفت و با اینکه بزرگترین گناه او تسلیم شدنش به انگلیسها است، ولی فراموش نکنیم که او خودش را به دشمن تسلیم کرده، نه کشور را چون شاه شجاع و شاه شجاع های بعدی که علاوه بر تسلیم کردن خویشتن، افغانستان را هم به دشمنان میهن تسلیم کردند. امیر دوست محمدخان کشوری را از خود به جای گذاشت که دستان مغرض و مداخله گر استعمار انگلیس و روسیه در قرن ۱۹ بعد از سال ۱۸۳۷، برای بلعیدن و نابود کردنش فعالانه دراز بود، اما او با امکانات محدود مالی و اقتصادی و سیاسی خود توانست این کشور را از نابودی نجات بدهد و ما را در میان ملل جهان صاحب هویت ملی و سیاسی بسازد. بدین لحاظ مطالعه سرگذشت وی هنوز هم آموزنده و ضروری است.

قلمرو حکومت امیر دوست محمدخان در دوره اول امارتش (۱۸۲۶-۱۸۳۹) از کابل تا هندوکش و از انجا تا بامیان و غزنی و زرمت تا خیبر وسعت داشت. در این قلمرو کوچک پسران امیر حکومت مینمودند. سایر نقاط بدست اشخاص دیگری قرار داشت: در قندهار سردار کهندهار و سردار مهردلخان، در هرات شهزاده کامران سدوزائی و یار محمدخان الکوزائی حکومت داشتند. در شمال هندوکش میرمردبیک اوزبک از قندز تا بدخشان و تالقان حکومت میکرد و ذریعه برادرش محمودبیک بر فاریاب و جوزجان (میمنه) حکومت میکرد.

امیر اگرچه موفق به الحاق پشاور به افغانستان نگردید و در عوض سلطنت خود را از دست داد ولی بعد از تحمل مرارت های زندان شاه بخارا و برگشت به وطن و تبعید از میهن به هندوستان و بازگشت از هند، سرانجام قبل از آنکه چشم از جهان ببوشت، توفیق یافت تا درسالهای ۱۸۵۱ ولایات شمال هندوکش و در ۱۸۵۶ قندهار و در ۱۸۶۳ هرات را در چارچوب جغرافیای موجوده کشور تثبیت کند و افغانستان چند پارچه را وحدت سیاسی ببخشد که امروز به نام افغانستان در نقشه سیاسی جهان جای را اشغال کرده است.

فقط با مطالعه تاریخ عمومی افغانستان در قرن ۱۹ میلادی و در پیوند با جریانات سیاسی- نظامی عهد سلطنت شاه محمود و شاه شجاع سدوزائی و رقابتهای دوقدرت استعماری روس و انگلیس در نیمه اول قرن نهم میتوان شخصیت سیاسی و تاریخی امیر دوست محمدخان را درک کرد و شناخت.

جهاد امیر دوست محمدخان بخاطر استرداد پشاور از جنگ سیکها

در سال ۱۸۳۲ سردار دوست محمدخان حکمران کابل بنابر خواهش سرداران قندهاری در دفع شاه شجاع که بر قندهار حمله کرده بود شرکت جست و شاه شجاع را شکست داد (جولای ۱۸۳۲) و شاه شجاع دوباره از راه هلمند و بلوچستان خود را به پنجاب رسانید. پس از شکست شاه شجاع در جولای ۱۸۳۲ دو چیز سردار دوست محمدخان را سخت متأثر ساخت: یکی اینکه در میان اموال و غنائیم شاه شجاع در قندهار نامه ای از "کلودوید" را یافت که حاکی از حمایت انگلیس از شاه شجاع بود و این امر بر تنفر او از انگلیسها افزود. و چیز دیگر این بود که رنجیت سینگ از درگیری سردار دوست محمدخان با شاه شجاع در قندهار استفاده کرده پشاور را از چنگ برادرش سلطان محمد اشغال کرده بود. از دست دادن پشاور واقعه غم انگیزی بود که امیر دوست محمد هیچگاه

آنها فراموش کرده نتوانست.

فتح قندهار توسط سردار دوست محمدخان در قندهاروکابل طنین انداخت و افکار عمومی را متوجه او نمود. سردار دوست محمدخان از این شرایط استفاده کرده در یک اجتماع بزرگ کابل از عزم خود برای استرداد پشاور سخن زد و جهاد برضد سیکهای کافر را مطرح ساخت. مردم تحسین کردند و علمای مذهبی مقدم بر جهاد، قبول لقب امیرالمؤمنی را به سردار پیشنهاد کردند. زیرا از نقطه نظر شریعت جهاد بدون حکم امیرالمؤمنین جایز نیست و مقتول داوطلب جهاد بدون حکم امیرالمؤمنین بهشت را نصیب نمیشود. سردار هم برای آنکه اعلان سلطنت و پادشاهی او بر برادرانش گران تمام نشود، جهاد علیه سیکها را به خاطر استرداد پشاور در سال ۱۸۳۶ به پیش کشید و برای عملی ساختن این منظور با جمعی به سواری اسب به مسجد عیدگاه شهر که در محل سیاه سنگ قرار داشت روان شد. میرحاجی پسر مرحوم میرواعظ، روحانی شهر خوشه جوی را به رسم جیغه به دستار سردار دوست محمدخان خلانید و خطبه امارت را قرائت نمود. حاضران مشتی پول بر سر او نثار کردند و مراسم تاج پوشی بدون ترتیبات تجلیل و ضیافت و فیرتوپ به کمال سادگی صورت گرفت. (موهن لال، ج ۱، ص ۱۷۱)، امیر دوست محمدخان بعد از انتخابش به امارت کابل، بضر سکه پرداخت و روی مسکوکاتش این بیت منقور گردید:

امیر دوست محمد بعزم جنگ و جهاد کمر بیست و بزدسکه ناصرش حق باد
بقول غبار، به افسران بزرگ در آن روزگار "امیر" اطلاق میشد. و سپهسالار را "امیرالامرا" میگفتند.
لقب "امیرکبیر" هم به صدراعظم اطلاق میشد. (ص ۵۱۷)

امیر دوست محمدخان پس از اعلان امارت خود در کابل به جمع آوری اعانه از تجار و سرمایه داران کابل پرداخت. فقط پنجمصد هزار روپیه جمع آوری شد که با این مبلغ ناچیز نمیشد سپاه مجهزی ترتیب دهد. (موهن لال، ج ۱، ص ۱۷۴) مع هذا بقول فرهنگ یک دسته لشکر ۹ هزار نفری، مگر بقول غبار "سپاهی مرکب از پنجاه هزار پیاده و ده هزار سوار داوطلب" آماده کرد. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۱۷) در حالی که خود امیر در نامه ای که به شاه ایران برای جلب کمک فرستاده میگوید که "تعداد بیست هزار سوار کارماهر و ده هزار پیاده نظام و پنجاه توپ در پایتخت کابل حاضر و آماده دارم." (موهن لال، ج ۱، ص ۲۲۶)

به هرحال این اردو در بهار سال ۱۸۳۶ بسوی پشاور مارش کرد و در موضع شیخان (آنطرف دره خیبر) خیمه بر افراشت. سردار سلطان محمدخان برادر امیر باده هزار مبارز باجوری جزء اردوی افغانی بود. این سوقيات هراس بزرگی در پنجاب تولید نمود و با آنکه سپاه سیکه بنام مدافعه از لاهور به پشاور رسیده بود، رنجیت سینگ مصمم شد که از در مصالحه داخل شود. پس هیئتی مرکب از جنرال "هارلان" و فقیر عزیزالدین بحضور امیر دوست محمدخان گسیل نمود. هارلان موظف بود که بهر قیمیتی که شده در اردوی افغانی تولید نفاق و هرج و مرج کند، پس اولتر از همه متوجه سردار سلطان محمدخان برادر امیر شد. هارلان بسهولت توانست سلطان محمدخان را (با وعده حکومت پشاور) قانع کرده و با ده هزار عسکرش از میدان جنگ خارج نماید. سردار سلطان محمدخان، شبانه از اردوی افغانی جدا شده به اردوی دشمن پیوست و ده هزار نیروی خود را عقب کشید. او در ازاء این خیانت از جانب رنجیت سینگ حکومت قلعه روهتاس را

دریافت. امیردوست محمدخان که چنین دید، بدون کدام حمله برقوای سیک د رنهایت تاتروخاموشی به کابل برگشت. (غبار، همان اثر، ص ۵۱۸)

فیض محمدکاتب وحمید کشمیری میگویند: درسال ۱۸۳۷ میلادی، هری سنگ سپهسالار رنجیت سنگ، که والی پشاور نیزبود،نامه ای به امیردوست محمدخان فرستاد ودرآن امیر را به تسلیمی جلال آباد وکابل تهدید کرد. امیردوست محمدخان از این گستاخی جنرال هری سنگ به غضب آمد ومجدداً باسیک ها اعلان جهاد داد. امیرقوایی به قیادت نواب جبارخان برادرش، وسردارافضل خان و سرداراکبرخان، پسران خود و برادرزاده خود سردارشمس الدین خان، وحاجی خان کاکری، سپهسالار خویش [ومیرزا عبدالسمیع خان وزیرمالیه]به صوب پشاور بسیج نمود.قوای افغانی درماه می ۱۸۳۷ازدربند خیبر گذشتند،ونیروهای سیک درجمرود سنگر گرفتند. درحالی که سردارافضل خان وسردار اکبرخان در دست راست لشکرو نواب جبارخان وسردار شمس الدین خان در قلب وساقه سپاه وحاجی خان کاکری در دست چپ سپاه افغانی اخذ موقع کرده بودند، جنگ آغاز شد.(حمید کشمیری، اکبرنامه، صص ۳۱-۴۱، باسراج التواریخ، ج۱، ص ۱۲۶) متاسفانه حاجی خان کاکری، مرتکب خیانت شده قبلاً هم مبلغی پول از هری سنگ گرفته بود وبه دشمن تعهد سپرده بود که سپاه اندکی با خود خواهد آورد وتسلیم سیکها خواهد نمود.(اکبرنامه، ص ۴۸) واکنون هم قبل از آغاز جنگ مخفیانه با هری سنگ تماس حاصل کرد و پیغام فرستاد که برجناح چپ سپاه افغانی حمله کند، البته اوجایش را به نفع سیکها خالی خواهد کرد و به این وسیله بُرد از سیکها وباخت نصیب افغانها خواهد شد.

هری سنگ با اطمینان و با شتاب برجناح چپ لشکرافغانی حمله برد. سردار اکبرخان وسردار افضل خان با تعجب وحیرت متوجه شدند که از جانب حاجی خان کاکری عکس العملی برضد سیکها به مشاهده نمیرسد، لذا آنها مجبورشدند به حمله متقابل به پردازند. جنگ خونینی بسرآمد و تلفات فراوانی به قشون افغانی وارد شد که مایه اختلال سپاه افغانی گردید. ده روز دیگر نیز جنگ ادامه داشت وهری سنگ موفقیت محکمی آنچنان که انتظار داشت به دست نیآورد.

در روز دوازدهم جنگ، سردار محمدافضل خان وسردار محمداکبرخان از خود چنان پایمردی ورشادات نشان دادند که شکست در دشمن افتاد. در همین روز بود که سرداراکبرخان برای سومین مرتبه در نخستین سالهای جوانیش افتخار بزرگ پیروزی بر دشمن را کمائی کرد. او در نبرد روز دوازدهم با جنرال هری سنگ مقابل شد وباری چنان شمشیری بر او حواله کرد که از پشت زین نقش برزمین شد و دیگر از جا نجنبید. غریو از سپاه دشمن برخاست و پشت به قشون افغانی دادند وتا پشاور با سرعت ممکنه فرارکردند. دراین جنگ سی هزار نفر از سیکها به قتل رسیدند.(حمیدکشمیری، اکبرنامه، ص ۴۹)

غبار میگوید که: " این جنگ ۱۲ روز طول کشید وبالاخره حمله هری سنگهه ، نواب جبارخان قوماندان عمومی افغانی را با سایر سرداران و از جمله سردار شمس الدین خان منهزم ساخت. یکنفر از افسران افغانی وزیردست بنام ملا اسمعیل فریاد کرد:"ای سردار! اسلام را غرق کردی، جلو نگهدار!" در چنین وقتی بود که برای بار اول رشادت سردار محمداکبرخان جوان تبارز نمود. او از عقب به پیش کشید وبا مجاهدین حمله شدیدی در قلب دشمن نمود. سپهسالار دشمن

هری سنگه بجلوگیری شتافت، ولی سردار اکبرخان با ضرب شمشیر او را از روی زین بزیرفرستاد. غریو از دشمن برخاست و هجوم قشون افغانی سپاه سکه را از بیش برداشت." (غبار، در مسیرتاریخ، ص ۵۱۹، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۶)

سپس سردار اکبرخان قصد نمود تا دشمن را را تعقیب کرده، پشاور را زیر ضربه قرار دهد، ولی نواب جبارخان مانع شد. (اکبرنامه، ص ۵۰) مگر استاد عزیز نعیم، درمقالتی متذکر شده که میرزا سمیع خان وزیرمالیه امیر، مانع پیشروی قشون افغانی برای حمله بر پشاور گردید و نامه ای به امیرنوشته و امیر نظراو را تأیید کرد و قشون افغانی به کابل برگشت. (جریده افغانستان آزاد، جوزای ۱۳۷۷)

امیر دوست محمدخان از این پیروزی سپاه افغانی سخت خوشنود و مسرور گشت و توسط مکتوبی احتجاج شدید خود را به رنجیت سنگ ابراز داشت و سردار سیک، گناه آن همه حوادث را بردوش سپهسالار مقتول خود انداخت و خود را بی خبر وانمود کرد. (فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۷- ۱۳۰)

در سال ۱۸۳۷ که هرات مورد حمله کشور فارس قرار گرفته بود، انگلیسها الکاندر برنس را بدربار امیر دوست محمدخان فرستاد و از امیر تقاضا کرد تا در دفاع از هرات شرکت جوید، امیر دوست خود به انگلیسها پاسخ داد که بشرطی در کنار حکمران هرات شهزاده کامران قاتل برادر خود وزیرفتح قرار خواهد گرفت که انگلیسها رنجیت سینگ زعیم پنجاب مجبور سازد تا پشاور را که ملکیت افغانستان است دوباره به افغانستان واگذارد ولی انگلیسها که خود به این پایتخت زمستانی افغانستان چشم داشتند این خواست امیر دوست محمد خان را رد کردند .

محور سیاست امیر در دوره اول امارتش استرداد پشاور و الحاق آن به کابل، چه در مقابل رنجیت سینگ و چه در مقابل حکومت هند برتانوی و چه در مقابل برادران پشاور و نمایندگان مختلف آنها در داخل و خارج افغانستان بود و روی همین اصل، روابط او با هر سه طرف مذکور برهم خورد، زیرا انگلیسها طرفدار سیکها بودند و به مقصد برهم زدن میانه برادران ظاهراً تمایل به سردار سلطان محمدخان نشان میدادند، ولی غایه نهائی آنها غصب اراضی افغانستان و توسعه حریم امپراتوری هند برتانوی بود .

تلاش های دیپلماتیک امیر برای استرداد پشاور:

از دست دادن پشاور واقعه غم انگیزی بود که امیر دوست محمد هیچگاه آنرا فراموش نکرد. سردار محمدعظیم خان برادر بزرگ امیر نیز از غم از دست رفتن پشاور دق مرگ شد و در راه بازگشت به وطن درگذشت و با آنکه ثروتش را در اختیار پسرش سردار حبیب میگذاشت، از وی تقاضا نمود تا این پول ها را در جهت بدست آوردن دوباره پشاور به مصرف برساند و برادر خود نواب جبارخان را بر این وصیتش گواه گرفت، ولی پسرش بعد از مرگ پدر به وصیت او توجهی نکرد و ثروت پدر را در راه عیاشی و ولخرجی تباه نمود. امیر دوست محمدخان پس از کسب قدرت و اعلام امارت خود، در راه استرداد پشاور تلاش های فراوان کرد اما با وجود کامیابی بر قوت های سیک، پشاور را

بدست نیاورد. بنابراین امیر دست بدامن دیپلوماسی زد و نامه ای به ویسرای هند، لاردر اوکلیند که تازه مقرر شده بود فرستاد و او را به وظیفه جدیدش تبریک گفت و مداخله او را در رفع مناقشه حکومت خود با رنجیت سینگ برسر استرداد پشاور یادآورش.

همچنان امیر برای الحاق مجدد پشاور به افغانستان تا سرحد ائتلاف با ایران و روسیه تلاش بخرج داد، و به زعمای هردو کشور نامه هایی فرستاد و کمک آنها را در بازپس گیری پشاور از دست رنجیت سینگ تقاضا نمود. مگر تلاش های امیر در این عرصه با منافع استعمار انگلیس برخورد نمود و انگلیس را وادار ساخت تا او را که دست دوستی به روسها دراز کرده از تخت سلطنت افغانستان محروم کند و بجای او شاه شجاع را که در لودیانه زندگی میکرد برقرار نماید. برنس که بهتر و بیشتر از سایر دیپلماتان هند برتانوی به اوضاع افغانستان آشنایی داشت در نامه ای که در بازگشت از افغانستان به تاریخ ۲ جون ۱۸۳۸ به مکناتن ارسال نمود، پس از تمجید از شاه شجاع علاوه کرد: «اما این را هم باید مطالعه کرد که چرا نمیتوانیم با دوست محمدخان کنار بیائیم. او شخصی است که در لیاقتش نمی توان شبهه کرد و در قلب خود اعتماد راسخی به ملت انگلیس دارد. لهذا اگر نصف آنچه برای دیگران انجام میدهم به او کمک کنیم و پیشنهادی به او ارائه نمائیم که با منافعش موافق باشد؛ همین فردا ایران و روسیه را ترک خواهد گفت.» (فرهنگ، همان اثر، ج ۱، ص ۲۴۶) (طبع ایران)

سعی و تلاش بیش از حد امیر دوست محمدخان برای استرداد پشاور در حقیقت سبب تجاوز انگلیس بر افغانستان و از میان برداشتن امیر از سریر سلطنت کابل گردید، زیرا انگلیسها خود نیت داشتند تا پشاور و دیگر مناطق قلمرو رنجیت سنگ را بشمول افغانستان در صورت امکان متصرف شوند.

پایان قسمت اول